



خیلواکی

استقلال

www.esteghlal.net

جمعه ۰۶ نوامبر ۲۰۲۰

نجیب سخی

ادب پارسی دری

اگر باین اصل باور داشته باشیم که ادب عبارت از راست ترین و آراسته ترین کلام در یک زبان است ؛ لهذا کلام عروضی ، یعنی شعر مقفی و مؤزون نابتترین و آراسته ترین طرز بیان در زبان پارسی دری است، که سخن ادبی عبارت از آمیزش همین کلام با اصوات خواهد بود ؛ زیرا سخن از دو بخش حرف و صوت تشکیل میگردد.

پس شعر موزون و مقفی سخن ناب در ادب زبان پارسی دری است؛ اگر در ادنا ترین و عامیانه ترین شکل ؛ زبان دری را با آهنگ بخوانند ؛ آنرا موزون و به لفظ قلم میسرایند . از اینجاست که کلام موزون پایه ادب پارسی دری را تشکیل میدهد ؛ اما گاهی که این کلام بوسیله سخن شناس و سخنگوی پارسی دری خامه گردد ، سخن بفردوس میرسد؛ مثلاً درین بیت حضرت ابوالمعالی:

نیست یک صاحب نفس کزوی دلی روشن شود * این زمان تأثیر اگر دارد دم آهنگر است**

در شعر اصلی و مقفی تمام نزاکتهای ساختمانی ، هجائی و تلفظی میرهن و بلا تحاشی قابل درک و تمیز هستند. از سوئی چون کلام در قید وزن و قافیه افاده میگردد ، شیوه بیان؛ آنرا از کلام بدیهه و مسجع تمایز بخشیده ، سخن به نهج پدیده هنری عرض وجود میکند.

هنری است؛ چون درتنستنه آن مقداری از کار لازم منسجم است. این خصوصیت هنری کلام حاوی دو جنبه است ؛ یکی از نظر شکل و دیگری از دید محتوی!

از نظر شکل آنست که کلام فصیح و بلیغ است ، توازون و تجانس هجا ها در دو کفه یک بیت خصلت ذاتی آهنگ زبانرا، که هر یک در ته ذهن جز محروسات در سلاله دارد ؛ بجنبش و تحرک آورده ، متن حالت موسیقایی کسب میکند. در حقیقت مصوتها صامتها را در آهنگ خود غرق

میکنند.

از دید محتوی هر بیت شعر حقیقی و هنری از خود مفهوم مستقل دارد ، که همزمان بحیث جز در کل شعر یا قطعه اضافه و مضمحل میگردد ، هر بیت علاوه بر اینکه با ابیات قبل مفاهمه میکند و مفهوم قطعه یا شعر را انکشاف میدهد؛ عصاره جدیدی بر مفاهیم قبلی افزوده ، که در عین وقت جدا از مجموعه قطعه مفهوم مستقل و مشخص در نفس خود دارد ؛ چنانچه بیت حضرت بیدل را بنحوه منزوی در فوق شاهد آوریم.

این دو خصالت را هر خواننده عادی میتواند درک کند و آنرا در آزمون مجدد شعر تطبیق نماید ، این جدا از صنایع و ساختمان فنی شعر است ، که از دیده نا آزموده مکتوم است.

شعر حقیقی و خصوصیات آن پیکر اصلی ادب پارسی دری است ، که در عدم شناخت علم عروض بدیهه سرایان نمیتوانند در وصف ادب پارسی دری عیناً داد سخن کنند؛ زیرا با عروض ارزش و تعلق حرکات تشخیص می شود ، شناخت و تشکل هجا شعوری میگردد ، و با قافیه بندی اصالت تناسب املاً و انشای کلمات ثبوت و واضح شده و سخن ناب خلق می شود.

در بدیهه سرائی ، که اکنون آنرا باصطلاح « شعر نو » میخوانند ، مجموعه از الفاظ و کلمات است که ندرتاً به سخن انکشاف میکند ؛ چون هیچنوع اصول و قانونی در آن مستطر و مندرج نیست ؛ لهذا اکمال ذهن فرد در غیبت هر نوع پایه و تهادی ، بر فرآورده تاریخی زبان چنگ زده الفاظ را بدنبال هم رده مینند ؛ اگر این ردبندی هارا مطالعه نکرده ، باواز بلند بخوانیم ؛ ملاحظه میگردد، که بمشکل در حصار سخن منطوق داخل آیند ؛ چه رسد بتداعی آهنگ زبان ؛ زیرا زاده ذهن فرد بوده ؛ همچو شعر حقیقی پیرو هیچ قانونی نیستند!

بدیهه گوئی خارج از بستر حقیقی و عاری از پوشش مردمی است . مجزا از قوانین علمی و هنری شعر که در فوق بر چیدیم قرار دارد ؛ از اینجاست کاین کلام را نباید بشعر و یا گروهی شعری متعلق وابسته دانست ؛ باین علت بدیهه گوین نمیتوانند با فراستی چنین نیم خام، خود را ناو خدای زبان اجدادی ما قلمداد کنند ؛ برعکس نقش مخرب اصول سخن را ایفا میکنند ؛ زیرا بداهه میگویند ، یعنی بدون تأمل و کار لازم.

آنچه را بر ما میخوانند شعر باصطلاح نو بقبولانند ؛ حرکتی بود که در غرب و مخصوصاً در فرانسه در ختم قرن نهم و شروع قرن بیستم بوجود آمد ، که هدف آن استخلاص زبان فرانسوی از قیودات زبان لاتین بود؛ بدین ملحوظ آنرا در فرانسه مصرعهای آزاد نام گذاشتند.

گاهی که دولت پهلوی بر سرنوشت زبان پارسی حاکم گردید، دانشمندان ترک زبان ایرانی چون

پرویز ناتل خانلری؛ عین همین نظریهٔ فرانسویها را برداشته و گفتند ما هم خود را از قید زبان عربی رها میکنیم؛ لهذا خانلری گرچه خودش ترک زاده است؛ اما هزار و دو صد ساله علم عروض و هجا شناسی زبان پارسی را علم العجائب نامید!! در حالیکه زبان پارسی چند صد سال قبل با قالبهای شعری عربی تصفیه حساب کرده بود، یعنی آن قوایف و اوزان عربیکه در شعر پارسی قابل تحمل نبودند، همه را ترک و کنار گذاشته بود. کز جمله تمام بحور شعری عربی تنها سه آن در زبان پارسی قابل تطبیق بود، کاین بحور از عهد رودکی سمرقندی تا همین امروز معمول هستند. اما خانلری و نود فیصد (دانشمندان) زبان داخل قوس! از علم عروض بی خبر و نا آگاه بودند و هستند!!؛ لهذا این روایت غربی را بر زبان تاریخ کشیدهٔ پارسی، که بزرگترین و بینظیر ترین ذخیره نظم مؤزون مقفی جهان را در خود دارد؛ بصورت یک دگم تطبیق کردند. در نتیجه همین طفل حرامزاده بوجود آمد، که اسمش را شعر نو گذاشتند!

چونکه هشتاد فیصد ایرانیها ترک و ترکمن زبان هستند و پارسی را با لهجهٔ ترکی تکلم میکنند، یعنی پارسی را در ساختمان حروفی آن در مکتب و نزد معلم آموختند؛ چون این زبان مادری شان نبود و نیست. بناً آواز حروف را نشناختند و نشنیدند، که گویندگان اصلی این زبان این حروف را چگونه ادا و تلفظ میکنند؛ لهذا شعر نو در حقیقت یک پلهٔ نجات برای زبان آجوج و ماجوج بقول ناتل خانلری، که در ایران قبل جنگ دوم و بعضاً تا همین اکنون حاکم است؛ بوجود آورد.

در کشور ما این طفل حرامزاده چگونه راه یافت؟

دو جریان باصطلاح سیاسی، پرچمی ها و شعله ئی ها؛ کز تقالۀ ادبیات چپ آمده از ایران تغذیه میشدند، بزرگترین و دو آتشفشانترین پیروان، و تطبیق کنندگان این ادبیات دو رگه ترکی - پارسی حرفی بودند و بعضاً تا هنوز هم هستند. پیروان گروه سابق شعله که مردمان پاک و وطن پرست هستند؛ اما در ایران زدگی بگونهٔ مذهبی؛ گاهی شعوری و گاهی غیر شعوری چسبیده اند!

من اخیراً کتابی را مطالعه کردم از سرگذشت زندان فرد مبارز همین گروه؛ اما هر جا که کلمهٔ عسکر، پولیس، احوالدار، سپاهی یا پهره دار باید استعمال میشد؛ نویسنده کلمهٔ سرباز را بکار برده بود!! یا هر جا که باید کلمهٔ زندان، قفس، قید، محبس یا توقیف استعمال میشد؛ او کلمهٔ پنجره را بکار میبرد!! ویا به عوض الچک، زنجیر، ذولانه، مؤلف کلمه یا اصطلاح مبتذل دستبند را استعمال میکند. آیا می شود از ملتی دفاع نمود؛ اما زبانش را لگدمال کرد؟! .

در حین راهگرایی ازین محضر کشم شد؛ هستند چهره هائیکه پایند بآئین و اصل، وابسته

بتمکین و عین سخن میگویند. سخنسرای معاصر «راهی سی آبی»؛ و قصیده که در شرح زبان پارسی دری، و اشاره بخودش سروده است؛ تنها چند بیت اختتامیه را اینجا اقتباس میکنم:

چون شکفت نامه دری ای پارسی	آمد ز گفتار «راهی سی آبی»
دامن اندیشه بگفتار باز کرد	کجی کس بتیغ سخن ساز کرد
در قید وزن سخن مدارا نمود	تا قافیه شعر یک سره پیدا نمود
بوسه زد سلک سخنگویان راست	سرگذاشت در قدم پیری کیاست
نفر چنان گفت بیارسی دری سخن	نالاه بر آمد ز قمری ئی کهن
شایسته سرودن ز بلبل آید	بوی خوش تنها از قرنفل آید
نالاه قمری در قید سخن نیست	که دوست نادان بهتر ز دشمن نیست
قمری پیر سخن را تباه نمود	ندانسته دانش ادعا نمود
چونکه نداند گوید که نداند	در شاخ بلند آشیان بماند
آنکه نداند گوید که بداند	تمام عمر در خاشاک گیر بماند

انتهی